

از حماسه تا طنز

گفت و گویی با محمد علی علومی نویسنده آذرستان

یک فیلم‌نامه کودک براساس پیوند زندگی واقعی مردم با افسانه‌ها، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه، مندرج در ماهنامه‌های ادبی، نوشته‌های خود او و همچنین بعضی نوشته‌ها که خود، شبیه به شعر می‌نامدشان، آماده چاپ و انتشار دارد. از او بعضی مقاله‌ها در معرفی ادبیات کهن و داستانهای شاهنامه و معرفی نحوه نگاه و طرز داستان‌نویسی کهن، در ماهنامه‌های ادبی، چاپ و منتشر شده است و صدا و سیما کرمان، قصد دارد که از آذرستان، فیلم‌سینمایی بسازد. او اینک مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه طنز را، با نام فرهنگ عوام دارالامان کار می‌کند.

محمدعلی علومی، متولد ۱۳۴۰ و اهل بم است، در سال ۱۳۵۸ برای ادامه تحصیل در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران به این شهر آمد و در ایام دانشجویی، مدتی ساکن این شهر بزرگ بود. از دانشگاه طرفی برنیست و برای تامین معاش به کارهای مختلف روی آورد و در روستاهای چیرفت، مدتی کارگر اداره راه بود، سیم‌کش ساختمان شد، معلم بود و ... سرانجام به کار مطبوعات مشغول شد. الان در اداره ارشاد کرمان کارمند است و ... از او تا الان چهار کتاب منتشر شده است که به ترتیب چاپ، عبارتند از: آورده‌گاه آفتاب (که شرح اساطیری بخشی از تاریخ ایران است) - هفت حکایت - آذرستان - شاهنشاه در کوچه دلگشا.

اضطراب‌ها و شک و یقینهای فلسفه و عرفان می‌شود، چون آثار کافکا و هرمان هسه و بعضی از آثار هدایت ... برای حقیر نیز که حالا انگار از مرحمتتان، یک انگ نویسنده به پیشانی‌ام دارید می‌چسباند

- مانند داغ لعنت و یا نشان نفرت - چون باقی جماعت، حدیث نفس هم مهم است و آن برخاسته از تفکر است؛ اگر تفکر در جهت ظاهر و باطن خود و هستی باشد

- آنچه را که در عرفان، سیر آفاق و انفس می‌نامند - بدیهی و طبیعی است که آدم را مدام در معرض تغییر و تبدیل اندیشه و نوشته قرار می‌دهد.



□ چه عاملی باعث می‌شود تا انسان در معرض تغییر و تبدیل اندیشه قرار گیرد؟

■ آزادی - آزادی در معنای عالی آن که مقصود آموزگاران بزرگ نوع بشر است، آزادی از بند خود - را نمی‌گویم، همین آزادی به معنای معمول آن که باعث بصیرت گشته، مانع می‌شود که انسان بنده انسان باشد، در آن جورجاها و آن جوامع، می‌گویند که بعید نیست و بد نمی‌دانند که نویسنده و شاعر و محقق و متفکر، در معرض مدام تبدیلات اندیشه باشد و نمونه نیکوس کازانتزاکیس کم نیست که کمونیست و مسیحی و بودایی

و از همه بدتر، رحم نیست. رأفت نیست. غم‌هاشان از دردهای نوع بشر مایه نمی‌گیرد و داغی به جا نمی‌گذارد. سخنشان از دل نیست، از غده‌هاست ...

□ در میان صحبتتان از حدیث نفس فردی گفتید. آیا حدیث نفس جمعی هم داریم؟

■ آری یک وقت هم حدیث نفس جمعی است، چون اغلب آثار قدرتمند و ماندگار رئالیستها ... خوشه‌های خشم و یا آثار باشا کمال و یا آثار دولت آبادی.

یک وقت نیز، این حدیث نفس وارد دغدغه‌ها،

□ چرا نویسنده شده‌اید و چگونه به این رشته روی آورده‌اید؟

■ حتماً آدمهایی را دیده‌اید که با هیبت و هیأت معمولی و اغلب، حتی متین در کوچه و خیابان دارند راه می‌روند، ناگاه می‌ایستند و در آن هیاهو و آمد و شد جماعت و جار و جنجال آدم و آهن، به سوی مخاطبی خیالی دست می‌چنانند و با احمی ملایم به همان مخاطب پندارهایشان، چیزهایی می‌گویند و سپس ساکت می‌شوند و خوب گوش می‌کنند و بعد با لبخندی بزرگوارانه، به نشان فهم ژرف و در همان حال با اندک مایه‌یی از تحقیر، باقی صحبتشان را ادامه می‌دهند. راه می‌افتند تا کمی دورتر، در خم کوچه جماعت گرفتار در روزمزی، باز بایستند و با خود حدیث نفس داشته باشند ... خب، این‌ها، همین‌ها ایند داستانسرایان خوب. یکی از مهمترین دلالت نوشتن، همین حدیث نفس است ولیکن یک وقت این حدیث نفس، چنان و چندان محدود و منحصر به فرد است که بیماروار کژومز گشته، محدثش مصداق قول ویلیام فاکنر واقع می‌شود، آنگاه که در خطبه و خطابه مشهورش هنگام دریافت جایزه نوبل گفت: «سخن از شهوت می‌گویند نه از مهر، از شکست‌هایی دم می‌زنند که در آنها هیچ کس چیز ارزنده‌ای نمی‌بازد، از پیروزی‌های که در آن امید نیست



کمی مغرور، یک کمی خوش باور، قدری خیالاتی، به اضافه عواطف قوی و احساسات انساندوستانه تند که ... معجوش می‌شود دن کیشوت! مدت‌های مدید بر حقیر گذشت تا علائق و دلنگرانی‌های سیاست، به معنای خاص آن - تحصیلکرده همین رشته هم هستم - در ذهن و جان من پژمرد و مرد و آنگاه چون که سر سوزن

و اپیکوریست و عارف و آزادیخواه بود و در سفر به بیت‌المقدس، به رسم مسلمانان نماز نیز گزارد و ... در این جا، برخلاف، اغلب ما می‌پنداریم که حرف مرد باید یکی باشد! این که - گویا - نویسنده گراتقدر، بزرگ علوی وصیت می‌کند که جسدش را طبق آداب شیعه دفن کنند؛ باعث می‌شود که در این جا، پارهای جماعت، توصیه و وصیتش را ناشی از توهنات دم مرگ بدانند و این که موسیقی دان و آهنگساز و نوازنده کم نظیر و شاید بی‌بدیل، آقای لطفی، از تفکرات گذشته، رسته و به موسیقی درویشی - حتی عرفانی هم نه - بلکه به موسیقی خاص دراویش با ذکرها و ... روی آورده باشد، باعث آشفتگی خاطر و قضاوت‌های تند و تلخ از جانب حتی گروهی از شاگردان سابق ایشان می‌شود و این همه اصرار بر سکون اندیشه، نشانه چیست؟!

باور دارم که هنر همسرشت و همگوه با عرفان، می‌تواند و بلکه می‌باید که در جهت سیر و سلوک برای کشف حقیقت باشد و این میسر نیست مگر آنگاه که از ذهنیات خود، بت نسازیم و ابراهیم تبرداری که دمی نمی‌آساید، راهنمایان باشد.

□ با توجه به مواردی که ذکر کردید از شما می‌پرسم انگیزه اصلی شما از نوشتن چیست؟

■ و اما انگیزه ... ببینید که ما نسلی بودیم - حالا جهان دیگر گون گشته است و ما نیز، کمابیش ... - یک

نگاهی کوتاه به آذرستان:

در رمان آذرستان نوشته محمدعلی علموی بیشتر سعی شده اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منطقه کرمان در دوره رضاخان تصویر شود. کرمان همچون ایالات جنوبی ایران از بلواها و شورشهای منطقه‌ای در آن دوره خاص در امان نبود. نابسامانی منطقه از دوره قاجار آغاز شده بود. به همین دلیل دولت بریتانیا به منظور حفظ منافع خود پلیس جنوب (S.P.R) را تاسیس نمود.

داستان دارای ۴۰۳ صفحه است و از سه بخش اصلی تشکیل شده است. بخش اول نه فصل، بخش دوم سیزده فصل و بخش سوم دوازده فصل دارد. داستان حکایت زورگویی فرماندار کرمان و درگیری ابراهیم (پهلوان و تفنگدار محله) است. (که البته هر دو در ابتدای داستان کشته می‌شوند). نویسنده سعی کرده است تا با استفاده از تمثیل و خلق صحنه‌های نمادین و یکارگیری صحیح از عناصر اسطوره و ماوراءالطبیعی چون حضور واقعی روح در جهان مادی داستان خود را بیاراید. علموی در فضا سازی و دخالت حادثه در آن بسیار موفق عمل کرده است. هماهنگی و همخوانی فضا (محیط پیرامون شخصیتها) و موضوع داستان این امکان را به خواننده داده است تا رابطه حسی قوی با اثر پیدا کند. زیباترین فضای ساخته شده در داستان در همان ابتدای کار است. در این صحنه جوانی، سرزندگی و امید به زندگی دختری بنام فرنگیس از طریق فضای داستانی به خوبی القا می‌شود.

حضور با دو توفانهای منطقه از جمله موارد دیگری است که به برقراری رابطه احساس بین اثر و خواننده در صحنه‌هایی خاص کمک می‌کند. گفتگوها بسیار دقیق حساب شده انتخاب شده‌اند. به عبارتی گفت و گوها به داستان نیرو می‌دهند و بیکره طرح داستان را استحکام می‌بخشند. لحن شخصیت‌ها غالباً به شکل فارسی امروزی است و در چند مورد شخصیتها از کلمات محلی استفاده می‌کنند. به طور کلی نویسنده از قدرت قلم والایی برخوردار است. نویسنده در آفرینش شرایط و اوضاع سیاسی منطقه کرمان در آن دوره خاص به تاریخ بومی و منطقه‌ای اشراف کامل داشته است.

احساس لطیف نویسنده در به وجود آمدن صحنه‌های زیبا به خوبی نشانه تحول و خیزشهای روحی احساس نویسنده معاصر است که دریچه امید را در خلق آثار قوی و پرمایه‌تر می‌گشاید.

ذوقی دارم، وارد وادی قلم شدم البته با همان روحیه بازمانده از ایام پیش از آن، یعنی در آغاز مطلق نگر و هنوز آرمان خواه و هنر را ابزار بیان مفهوم و معنایی دیدن و از این طرز باورها که به ویژه حالا - به سبب اوضاع در بیشتر جاهای جهان و در پاسخی عکس‌العملی و اغلب حتی در رویه و فاقد تفکر به آن - از سوی پارهای جماعت، خریدار ندارد، متاعی کهنه و باستانی می‌نماید ولیکن دلیل اندیشه‌ها و نوشته‌های باستانی نمای حقیر، شاید این باشد که در محله‌ای کنار ارگ بم، رشد کرده‌ام و بنای ارگ را به بهمن پسر اسفندیار منسوب می‌دارند، باری، در مملکتی هستیم پر از عشایر و ایلات و روستایی و دهقان که بینش و دانششان از جهان، هنوز هم حد و حدود همان فهم - آن هم فهم از مسیر و مجرای ناخودآگاه جمعی و قومی - شاهنامه و حافظ و مثنوی مولانا و گلستان و بوستان سعدی و رساله‌های عبید زاکانی و خمسه نظامی و امثال آثار این بزرگان عرصه ادب ایران و جهان است. حالاکه این خیل جماعت هموطن که - افسوس! - شعر شاعر شهیر را آویزه گوش هوش قرار نداده است، آنجا که می‌فرماید: فهمت بره بالا!

بهتر است که نویسنده‌ای هم از نوع و نمونه خود و روحيات و تفکرات و سلیقه‌های هنری خویش داشته باشد، خاصه که جا بر کسی تنگ نمی‌کند. انگیزه این چندتا نوشته‌های این جانب پاسخ به عصیان فروخته جان خودم بوده است که گاهی شعله‌ای می‌کشد و در نوشته‌ها هم منعکس می‌شود، چون کورسوی آتشی در شب کویر ... منتها دریغاً که یکی دوبار در حق استادانی بی‌انصافی و حتی راست بگویم، گزافه‌گویی داشته‌ام که از همه‌شان عذر تقصیر می‌خواهم و به حلیت می‌طلبم. □ نویسنده در چه زمینه‌هایی باید مطالعه کند؟ خود شما

بیشتر چه نوع کتاب‌هایی مطالعه می‌کنید؟

■ البته خود شما، بزرگوار، بهتر از حقیر مطلع و مسبوقید که نمی‌توان تکلیف تعیین کرد، هرکس برحسب نظرگاهش به هستی و تفکر و روحیه خود، در جنبه‌هایی مطالعاتی دارد. و اما این جانب، غیرنظامی، محمدعلی علموی، اعتراف می‌کنم و اقرار دارم که تفکرات دین باور داشته، به مطالعه کتاب‌های آسمانی علاقه‌مندم. آن راز نهانی چیست که قدرت برانگیختن مدام در جان نوع بشر را در مسیر زیبایی و رحم داشته است و دارد؟ و آنوقت تأثیر ادیان بر هنر، از معماری مساجد و معابد گرفته تا تأثیر بر موسیقی و نقاشی و شعر و غزل و داستان و ...

در مراحل بعدی و با فاصله‌ی عظیم البته برخاسته از همان اندیشه‌های غیب باور، آثاری هست مثل شاهنامه و راماین و مهابهارت و غزل‌های حافظ و مولانا و ... که انگار زمان بر آنان نمی‌گذرد و بعد مطالعه در تاریخ میهن و جهان، مطالعه در مباحث روانکاوی فردی

و جمعی و ... همه اینها لازم است، مگر آن که بر این باور باشیم که ادبیات نباید پیام، معنا و مفهوم داشته باشد. □ چندی پیش رمان آذرستان را نوشتید و امسال «شاهنشاه در کوچه دلگشا» را چاپ کرده‌اید در هر دو داستان رگه‌هایی از تاریخ دیده می‌شود علت گرایش خود را به این نوع داستان بیان کنید؟

■ معمولاً وقتی که صحبت از رمان تاریخی است، ذهن مخاطب متوجه آثاری می‌شود مثل خواجۀ تاجداز و یا نادر، پسر شمشیر و یا شمس و طغرا و امثال این آثار، و باز معمولاً رمان‌هایی را که به مقاطعی از تاریخ معاصر و یا حتی نزدیک به معاصر پرداخته‌اند؛ از این نوع نگاه و تقسیم معاف می‌دارند. و باید به عرض برسانم که رمان تاریخی، به همان معنای معمول و مرسوم و مشهور آن، در ادبیات کشور ما خوب معرفی و ارائه نشده است. بعضی‌ها از رمان تاریخی، البته منظور پسندیده‌ای داشتند مانند برانگیختن حس میهن‌خواهی و غرور ملی و امثال اینها که در زمان و جایگاه خود، ضرورت داشتند اما جنبه‌ها و وجوه داستانی و ادبی در آنها، کم‌رنگ کار می‌شد.

و اما موضوع اصلی این دو نوشته، استان کرمان و مردم آن است. سرزمین عجیب و غریب و پر از تضادها! این استان، از این سو بن بست فارس نشین است و پس از بم، با ایرانشهر، بلوچستان شروع می‌شود. فاصله‌های بسیار زیاد میان واحه‌ها و روستاها، جوامعی بسته به وجود آورده است، طوری که هنوز نیز در باورها و آداب و رسوم مردم، رنگ باورهای پیش از ظهور آئین زرتشت، آشکار است.

باز به سبب همین بسته بودن جوامع، تا سه چهار دهه پیش، خاصه در روستاهای دورافتاده و پرت از تجدد وارداتی شاه فرموده، مراسمی جاری بود که حیرت‌آور مردم شناسان گمان می‌برند که قرن‌ها قبل نابود و فراموش شده‌اند.

استان جایگاه تضادهای پررنگ اجتماعی و فرهنگی نیز هست، فی‌المثل در بزکویر، صنایع مونتاز کرده‌ای را راه انداخته‌اند یا مهندسان و متخصصان دوو سوار و موبایل به دست و در همان حال ده کیلومتر آن طرفتر، عشایر شترسوار و تفنگ سرپر به دست، در حال کوچ‌اند و قاچاقچی‌های مسلح درآمد و رفتند و این تضاد در زندگی شهرنشین‌ها هم، تأثیری طنزآمیز بر جان‌هاده است، مثلاً فلان کس که از پسته‌داران عمده است، به ماشین سواری مجللش نظر قربانی می‌آویزد تا چشم نخورد! و قاچاقچی، پیش مقامی نیمه رسمی می‌رود تا برایش استخاره بگیرد! و هزار جور نکته‌های گوناگون که افسوس! که هنر در این جا هم ملغوب سیاست و جدال جناحها شده است، آن هم هنر دین باور که پیوسته

راهتمای اندیشه و رفتار نیک و مهربانانه بوده، چون غزلیات شمس و ... حالا دنباله زائد بعضی از زورمداران شده است.

□ در رمان آذرستان گاه شخصیت‌های داستانی از نقاط ضعف خود سخن می‌گویند و گاه عقده‌های درونی خود را مطرح می‌سازند و در پی آن ریشه‌یابی می‌کنند. شخصیت‌های آذرستان چرا اینگونه بودند؟

■ چه کار بدی! حتی خطرناک هم هست این طور که اینها سفره دلشان را پیش همه باز می‌کنند. اما شاید اساساً قضیه چیز دیگری باشد، گفتار هم همچون هر فعالیت بشری، برخاسته از فعل و انفعالات روان اوست و چون که این بحث، وارد مباحث نظری داستان‌نویسی است؛ اجازه بدهید که از مقاله «در بیان مبانی داستان‌های سرزمین آسمانی» نوشته نگارنده این سطور، مندرج در ادبیات داستانی شماره چهل و چهار، بخشی را عیناً نقل کنم:

در بیان تفاوت علم‌النفوس حکمت شرق با روانشناسی غرب - در روان‌شناسی، تمام تأکید بر آن است که انسان در نمود و کنش و منش، به کوه یخ می‌ماند که تنها یک دهم او آشکار است و باقی شخصیت، در ناخودآگاه نهان است و به قول مولانا: انسان، پوشیده‌تر از پری است.

روان‌شناسی در باب ناخودآگاه، یا آن را بنا به تعریف فروید، منبع غرائز و مخزن امیال سرکوب‌گشته می‌داند و یا بنا به تحقیقات گسترده یونگ، ناخودآگاه را در ضمن، عرصه بی‌کرانگی نقش و کار صور ازلی و نوعی می‌شناسد. برحسب تعریف فروم: آگاهی فعالیت ما در بیداری است، هنگامی که با دنیای واقعیت سروکار داریم. ناآگاهی تجربه روانی ما در هنگام قطع ارتباط با دنیای واقعیت و یا حالتی از زیست است که در آن به رفتار و اعمال کاری نداشته، اشتغال ذهنی را صرفاً متوجه دنیای درونی خود کرده باشیم.

اما در علم‌النفوس، آگاهی و به ویژه ناخودآگاهی تعاریف دقیق و عمیق، همراه با رهیافتی به معانی نهانی جهان، غیب و ایمان به آن دارند. نمونه را به تعاریف و تعابیر غزالی بنگرید که دل‌دارای دو روزن می‌داند: روزنی به سوی عالم جسمانی (آگاهی) و روزنی به سوی ملکوت و عالم روحانی.

لیکن این شباهت شگفت میان آراء غزالی و فروم و یونگ در باب خواب و رهیافت آن به باطن انسان، تنها در ظاهر است و پس.

در روان‌شناسی، نشاط و افسردگی فرد را با معیار تلاش در تولید و مصرف می‌سنجند و غمهای ژرف انسانی را اغلب با دیده تردید می‌نگرند ولیکن در علم‌النفوس آن همه متفاوت است؛ شادی جان انسان به

سبب اتصال با جان جهان است؛ مستی انسان در هستی.

□ جواب سؤال را با مباحث روانشناسی آغاز کردید. به نظر شما روان‌شناسی بیشتر به چه چیزی توجه دارد؟

■ روان‌شناسی به ارتباط فرد با جمع توجه دارد و بنابراین اقرار روان‌شناسان بزرگ و صاحب مکتب و سبک غرب، روان‌شناسی هرگز نتوانسته - و نمی‌تواند نیز - معنایی به زندگی دهد، حال آن که علم‌النفوس اسلامی و حکمت دینی، به چرایی هستی می‌پردازد و اضطراب و ترس از مرگ و دغدغه نیستی را می‌زداید. اما تأثیر علم‌النفوس و انعکاس آن در بافت و لایه‌های پنهان داستان دین باور آن است که: الف - اخلاقیات جزء جدا ناشدنی لایه‌های نهانی و از اندیشه‌های محوری داستان غیب باور است. در علم‌النفوس، انسان باورمند تا ژرفای جان و اندیشه، یقین دارد که هر عمل او، حتی به اندازه ذره و مثقالی پاداش و کیفر متناسب، در این جهان گذرا و یا در جهان باقی دارد. مولانا می‌فرماید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

در بینش دین باور، اخلاق نیز مفهومی فلسفی دارد و از چرایی هستی و وجود انسان جدا و مجزا نیست. شیطان که دشمنی آشکار برای انسان است با وساوس و جنود خود می‌کوشد انسان را وادارد که با تکبر و تفرعن و نفس پرستی و خودبینی و خودخواهی، خویشتر را مرکز کائنات پنداشته و حتی ادعای ربوبیت داشته باشد و به افساد در زمین و میان خلایق بپردازد و خدا که نورالانوار و خیر و رحمان و رحیم و محبت مطلق است انسان را به اصلاح می‌خواند. در این بینش، طاغوت در بیرون، در مظاهر اجتماعی و در درون، وسوسه‌ها، هردم به چهره‌های دیگرگونه در می‌آید.

برحسب این دیدگاه، قایلیانند که خود را مسئول سرنوشت برادر خویش نمی‌دانند و طاغوتیانند که پیامبران و آمران به قسط را به بی‌گناهی گردن می‌زنند. ب - توجه ادبیات دین باور به رستاخیز دنیوی و اخروی: در این نوع ادبیات، توجه تنها ناظر به روحانیت، آن هم به مفهوم غربی آن - که روح را از جسم جدا و در جایگاهی ناپیدا بداند - نیست. بل همچنان که مولای صاحب اسرار فرموده است که هیچ چیز را ندیدم، مگر آن که با آن و پیش از آن و پس از آن خدا را دیدم و همان طور که رویش و پژمردگی و باز، رویش برگ بر درخت و گیاه بر زمین، نمونه‌ای از زندگی و مرگ و برانگیختن و حیات جاوید است، همچنان زندگی و مرگ، ظلم ستیزی و رستاخیز اقوام نیز، نشان از قیامت دارد.

- در بیان جایگاه انسان و طرز نمایش او در ادبیات دین باور: از سوئی انسان نیز همانند همه هستی، حادث

و مجاز است و اعمال و افکار او، بسته به ذات واجب و مشیت و خواست خداست و از سوی دیگر، همین موجود مجاز، از منظری یاور خدا و از منظری حامل بار امانت الهی است که از آن به اختیار تعبیر کرده‌اند و از آن بحث مهم جبر و اختیار پیش آمده که این مهم، البته از شیء پنداری انسان بسیار به دور است. در ادبیات دین یاور، انسان در معناخواهی خود اهمیت دارد. در ادبیات غیب یاور سراسر جهان، یکی از نظریات اساسی در مبنای شخصیت‌پردازی، همین نزدیکی و یا دوری اشخاص از منبع فیاض مهر و محبت و رحمت بی‌منتهاست که در نفس انسان داستان غیب یاور بسیار تاثیرگذار است، به این طرز و معنی:

الف - نفس انسان داستان دین یاور، یا در مسیر سلوک نور و متوجه به عالم غیب است و از آن یاری می‌خواهد (مانند رستم که پشت و پناه نجیبان و آزادمدان بود و خود در تنگناها، به درگاه خدا نیاز و نیایش داشت) و یا آن که ...

ب - نفس او در سلک و سایه ظلمت است (مانند افراسیاب که به قول کیکاوس، گوهر اهریمنی داشت) و یا آن که ...

ج - نفس او مضطرب و مردد میان نور و تاریکی است (مانند اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار) ... گذشته از نظریات مذکور که باعث تفاوت در نگاه و اجرای داستان غیب یاور با داستان‌های مبتنی بر تئوری‌های ادبیات پس از رنسانس، عمدتاً بر مبنای حذف آسمان؛ می‌شود، نکته مهم دیگر این است که به غیر از ضرغام فرماندار و گفت و گوی او با رحیم - که زمانی چون نوکر خانواده آنها بوده است - آن هم در حالی بحرانی و همچنین گفت و گوی نایب تیمورخان قزاق همپالگی رضاشاه، او نیز به هنگام مستی، دیگران برخلاف پروای گفته‌هایشان را دارند و بی‌پروایی اینان نیز به این سبب است که در جوامع سنتی مبتنی بر سلطه زر و زور، اربابان، جماعت را به پیشیزی نمی‌گیرند و به پچپچه‌های در خفای آنان، اعتنایی نمی‌کنند و اغلب، حتی قصد پرده‌پوشی بر خطاهای خود را نیز ندارند و این مربوط به روان‌شناسی طبقات مسلط در جوامع سنتی و بسته و محدود، همچون کرمان چند دهه پیش است.

□ یقیناً پس از انتشار رمان آذرستان، در برخورد با منتقدین و خواننده‌ها به تجربیاتی دست یافته‌اید. که در رمان شاهنشاه در کوچه دلگشا به کار گرفته‌اید. در این باره توضیح دهید؟

■ «شاهنشاه در کوچه دلگشا»، سه سال معطل چاپ ماند؛ به دلایل متعدد. بنابراین نظریاتی از دوستان نخواندم و نشنیدم که در این رمان به کارشان بگیرم، اما

باور دارم که هنر همسرشت و همگوهر

با عرفان، می‌تواند و بلکه

می‌باید که در جهت سیر و سلوک

برای کشف حقیقت باشد.

در «شاهنشاه در کوچه دلگشا» نیز به خاطر دل بستگی به فرهنگ قدیم و قوی ایران، خواستم این را بیازمایم که نگاه مولانا عبید زاکانی در مثلاً رساله اخلاق الاشراف و در عین حال سیاه بازی را اگر بخواهیم باز و این بار در رمان اجرا کنیم به چه نحو در می‌آید؟ نتیجه طبع آزمایی همین شد که پیش رو دارید. و فی الواقع جمع‌آوری میان شیوه‌های کهن داستان‌سرایی با تئوری‌های جدید رمان‌نویسی، کار مشکلی است، زیرا به قول میلان کوندرا، رمان محصول و دستاورد غرب است که پس از رنسانس، در نظریات و از آن جمله در تئوری‌هایش مربوط به داستان، نگاه به آسمان را اغلب وانهاده است مگر در آثار کسانی همانند تولستوی و داستایوسکی و بولگاکف از روس‌ها و تی.اس. الیوت و گرین و بعضی دیگر...

و از آن سو، طرز داستان‌سرایی کهن، اساساً مبتنی بر آسمان و سپس انعکاس آن - انعکاس مینو - بر گیتی است. در یکی اساس این است که: من می‌اندیشم، پس هستم و در دیگری اساس این است که: من اندیشیده شده‌ام. و چه تفاوت عظیمی است میان این دو باور و حالا چه طور می‌توان بینش کهن و دانش نو در داستان‌سرایی و داستان‌نویسی را با هم آورد؟ کاری صعب و سخت است، یک راه به کارگیری رمزهاست. اما این دریغ نیز هست که همچون دو، سه دهه پیش - چنان که دکتر شریعتی می‌گفت - و این بار برای داستان نویس دین یاور، البته نه برای آن که دکان گشوده است؛ هنوز اتهامات از دو سو، سخت رواج دارد.

فرمود: هر کیوتر می‌پرد در مذهبی

وین کیوتر جانب بی‌جانبی

□ در شاهنشاه در کوچه دلگشا ما شاهد طنز بسیار زیبایی هستیم که در اثر قبلی وجود ندارد. همچون حضور طوطی، جمع بستن افعالی که راوی درباره شاه می‌گوید ... چرا در این داستان عنصر طنز را درست نمایی کرده‌اید؟

■ از تعریف و حسن ظن شما، بزرگوارا، بسیار سپاسگزارم. به گمانم اساس هستی بر تضادی طنزگونه

است. مکتوب است: بزائید برای مرگ و بنا کنید برای ویرانی. این طنزی است بسیار تلخ و بسیار واقعی که مبین همین طنز تلخ، اساس هستی در عالم ملک است. آن را به جوامع بشری گسترش بدهید و ظل ... متفرعنی را در نظر بگیرید که شاه مملکتی است و یا از سر تو هم و یا به دلیل استبداد مفرط و خالی ساختن عرصه از شیران نر، می‌پندارد که طاووس علیین شده است و در همانحال که کشور داشت از فرط فقر و فساد می‌ترکید او که مسئول و شخص اول مملکت بود، در دروغهایی که می‌شنید و دروغهایی که می‌گفت - غوطه‌ور بود، به نظرم آمد که با سر نیزه در گورستان سلطنت داشتن، طنز است، پس نوشتم.

□ ادبیات داستانی را در دوران کهن چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ■ در مقایسه چندین قرن قبل، دوران مولانا عبیدزاکانی، با سال‌های دهه پنجاه و اوج دیکتاتوری شاه، در شرایط و اوضاع اجتماعی، چندان تفاوتی نیست. میان این دو دوران، در روابط حاکمان و محکومان، نوع نگاه غالب به مغلوب، حاکم و محکوم، روابط مأموران و عسس‌ها با زیردستان و رعیت، رشوه‌خوری، فساد وسیع، ستمگری و ستم‌پذیری، هم و غم انبوه جماعت برای حفظ جان و دریافت تکه نان و در این میان و به همین منظور، رواج ریا و چاپلوسی و جاسوسی و از آن طرف، در میان حاکمان، رواج بلاهت و ردالت و خودبینی و خودخواهی و خودرایی و جان انسان را به هیچ انگاشتن و البته له شدن کرامت و شرافت انسان مسجود فرشتگان و ... چنان و چندان شباهتها دیدم که حیرت‌زده شدم. برای این مقایسه، می‌توان به کلیات عبیدزاکانی و یا به منبع مهم و شگفت‌انگیز دیگر، جامع التواریخ رجوع کرد. نمونه را، در بخشی از جامع التواریخ آمده است:

«... اکثر رعایای ولایات جلای وطن کردند و در ولایتهای غریب خان و مان ساختند و شهرها و دیه‌ها خالی ماند و به هر چندگاه ایلچی جهت جمع کردن غایبان برفتی ایشان را بسیار زحمات رسانیدی ... هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند، اکثر درخانه‌ها به سنگ برآورده بودند ... و از بام‌خانه‌ها آمد شد کردند و از بیم محصلان گریخته و چون محصلان به محلات رفتندی، حرامزاده‌ای را با دید کردند که واقف خانه‌ها بودی و به دلالت او مردی را از گوشه‌ها و زیرزمینها و باغات و خرابه‌ها کشیدندی و اگر مردان را با دست نتوانستند کرد، زنان ایشان را بگرفتند و همچون گله گوسفند در پیش انداخته از محله به محله پیش محصلان بردندی و ایشان را به پای از ریسمان آویخته می‌زدندی و فریاد و فغان زنان به آسمان رسیدی. و بسیار اتفاق افتاد که محصل بر بام رفته

در دایره قسمت ...

نگاهی به رمان به جای دیگری

● فهیمه غنی نژاد

رعیتی را می‌یافت و بر عقب وی می‌دوید تا او را بگیرد رعیت از غایت عجز و بیچارگی چنان می‌گریخت که خود را از پام به زیر می‌انداخت ... در می‌افتاد و پایش می‌شکست. و از جمله این ولایات، ولایت یزد چنان شده بود که اگر کسی در تمامت دیه‌های آنجا می‌گردید قطعاً یک آفریده را نمی‌دید که با وی سخن گوید یا حال راه بپرسد و معدودی چند که مانده بودند دیده‌بانی معین داشتند چون از دور یکی را بدیدی اعلام کردی، جمله در کهریزها و میان ریگ پنهان شدندی...»

□ در رمان شاهنشاه در کوچه دلگشا بیشتر روی چه عنصری تاکید داشته‌اید؟

■ به این سبب که فاصله فراوانی هست میان دیکتاتور و تمایلات و تفکرات او با زندگی فلاکت‌ناز آنبوه جماعات - با رویاهایش: خواب نان و یک گوشه آرام و پرنور برای زیستن و مرگ - به این فکر افتادم که در «شاهنشاه در کوچه دلگشا»، دیکتاتور را با اسم و رسم مستعار و قیافهٔ مبدل ببرم به میان جماعت و بدیهی است که خود به خود، دو عنصر مهم می‌شود. نگاه به اشخاصی که در شرایط غیرمعمول واقع شده‌اند و قرار دارند و دیگری فضاسازی، زیرا که در ستمگری و ستم‌پذیری، گذشته از دلایل بیرونی و اجتماعی، دلایل روانی نیز تأثیر دارند، آن طور که ستم‌پذیر است که ستمگر را ایجاد و حفظ می‌کند و در روابطشان تأثیرگذاری و اثرپذیری دوسویه است و به همین سبب است که امام اول به اهل کوفه می‌فرماید که: معاویه را خود شما ساخته و پرداخته‌اید... و نیز منقول است که: در پیشگاه خدا، ظالم و مظلوم، هر دو یکسان محکومند.

□ نظرتان را درباره داستانهای معاصر که در دوران قبل و بعد از انقلاب چاپ شده‌اند بیان کنید؟

■ در نظرگاهی کلی می‌توان گفت که ادبیات ایران به گواهی آثار ارزش‌مندش، هم‌طراز با ادبیات قدرتمند آمریکای لاتین است. مثلاً در ادبیات کودک و نوجوان، شاهد استقبال وسیع بسیاری از ملتها از آثار آقای هوشنگ مرادی کرمانی بوده‌ایم و باز از باب مثال، غلامحسین ساعدی، با آثارش پیشرو سبک رئالیسم جادویی مارکز بود و یا تأثیر بوف کور بر بعضی از آثار جهانی، همانند پدر و پارامور را می‌توانیم مثال بیاوریم ... اما از سوی دیگر این نیز هست که بعضی هنوز مجریان ناقص والکن و بدخط نظریات و آثار دیگران بوده، در مرحلهٔ آزمایش و خطا و تجربه و تقلید مانده‌اند. همین دوگانگی ژرف، ارزیابی را مشکل و بلکه محال می‌کند. ولیکن واقعاً مهم این است که به سوی فرزندی و مهربانی سجده ببریم و این میسر نیست الا با مدد جستن از عشق، این معنای زیبایی گم‌گشته و خوف‌انگیز ...

■ خرامان، مصطفی. به جای دیگری.

■ چاپ اول. تهران: قدیانی، ۱۳۷۵، ۳۲۸ صفحه.

■ بهای: ۸۲۰ تومان.

رمان که گونهٔ بلندی از داستان - با برخی ویژگیها - است، در اوایل قرن هجدهم میلادی در اروپا پدید آمد. یعنی دورانی که در جهت ادامهٔ رنسانس، افکار اروپا پیوسته قرون وسطایی را انداخته و علیه سنت‌ها و سنت‌گرایی برانگیخته شده بود. در این دوران، پیچیدگی جهان و ناهمگونی آن، و نیز وجود تعارض میان زندگی بشر و اصول ارزشی وی، به تدریج رخ می‌نماید و رمان که محصول و بازتابندهٔ چنین جهانی است، اغلب نمایشگر وضعیت کسی است که در جست و جوی نوعی معنا، نوعی نظم و نوعی همخوانی و تجانس؛ و در طلب آن بایدهایی که تصویری از آنها در نهادش دارد، گام بر می‌دارد و سر بر سنگ‌ها می‌ساید. اما بی‌تردید محکوم به شکست است زیرا میان آرمان‌های والای قهرمانان داستان‌ها و دنیایی که ارزش‌های مادی آن را انباشته، درهای آن چنان ژرف وجود دارد که جز با به کام کشیدن قهرمانان پُر نمی‌شود.*

به جای دیگری اولین رمان مصطفی خرامان، نویسنده‌ای است که تاکنون در عرصهٔ داستان‌های کوتاه قلم می‌زده است. از کارهای گذشتهٔ او، مجموعهٔ داستان کوچک اما به یاد ماندنی روز توکد است که در سال ۱۳۷۳ منتشر شد و نگاه انسانی و تیز بین نویسنده‌ای را نشان می‌داد که شور زندگی و گرمای محبت را در لایه‌های تاریک و یخ‌زدهٔ فقر و درد نیز می‌یافت و بدان ارج می‌گذاشت و می‌بالاندشان تا خود با فقر و درد به تقابل برخیزند و در مصافی رویاروی با آن، سربلند بیرون آیند. به جای دیگری اما از مقولهٔ دیگری است.

شخصیت اصلی رمان - امیر بنازاده - که داوطلبانه به جبههٔ جنگ می‌رود، در جریان حمله به یکی از قرارگاه‌های دشمن، بر اثر اصابت ترکش خمپاره،

استخوان گونهٔ چپش را از دست می‌دهد. چشم چپ و قسمتی از فک و لبش نیز آن چنان آسیب می‌بیند که به چهره‌اش حالتی وحشت‌آور و کریه می‌بخشند؛ و صدایش هم به خاطر شکل غیر عادی دهان، وضوح خود را از دست می‌دهد. او که پس از دریافت واقعیت، قدرت رویارویی با آن را در خود نمی‌بیند، از اشتباهی که هنگام انتقالش به بیمارستان به ناگزیر پیش آمده و به جای رزمندگی دیگری گرفته شده، استقبال می‌کند. از نام و هویت خویش می‌گریزد و با این گریز، از رو به رو شدن با نزدیکانی که آن همه دوستشان دارد و آنها، آن همه به او نیاز دارند، می‌پرهیزد. پيله‌ای تنگ و تیره به دور خود می‌تند و درونش به تنهایی و دشواری نفس می‌کشد. سرانجام، طی ماجراهایی، روزنهٔ کوچکی گشوده می‌شود و باریکه توری درون پيله‌اش می‌تایاند. برای مدت زمانی کوتاه، چشمش روشن و دلش گرم می‌شود و چنان گذشته، به کانون مهری که دوباره به فکر ساختنش افتاده، امید می‌بندد. با همین امید، قدم از پيله بیرون می‌گذارد اما به محض برخورد با اولین نشانه‌های تیرگی، پا پس می‌کشد و دگربارده در تاریکی غلیظ و خودساخته‌اش فرو می‌رود. بن بست که او در مقابل خود می‌بیند، و دست و پا زدن‌هایی درونی، باز با جبههٔ جنگ پیوندش می‌دهد؛ آن چنان پیوندی که پیکر بی‌جانیش نیز این بار باز نمی‌گردد.

به جای دیگری از دو عنصر اساسی جان می‌گیرد: عشق و جنگ. عشق «مرضیه» به پسرش، عشق «استاد رضا»ی خیطا به دختر کوچکش، عشق «ننه گلناز» به «فاسم»، عشق «امیر» و «بهزاد» به «عاطفه»، عشق «عاطفه» به «امیر»، عشق «علیرضا» به زندگی، عشق «حاج خلیل» به رزمنده‌ها، و... همه، تبلورهای گونه‌گون منشور شور و شیفگی‌اند. همان شوق و شیدایی که در حیات انسان حضوری مؤثر و تعیین‌کننده دارد، طرح می‌ریزد و زندگی می‌سازد. و جنگ آن عنصر دیگر رمان است که وقتی حضور ناگزیرش را به حیات انسان‌ها تحمیل می‌کند، طرحی نو درمی‌اندازد و معیارهای